



۲۰۱۸/۱۱/۲۳



امیر رنجبر

طالبان چگونه در استراتیژی نظامی اش موفق می شود؟

استراتیژی های نظامی به ما حکم می کند که گاهی حتی چیز های را که دوست نداریم بیاد بیاوریم و در مورد آن دقت کافی به خرج بدهیم. شناسایی و قبول کردن برخی موفقیت ها و توانایی های دشمن جزء همین موارد است. ما برای اینکه گام های موفقیت خود را سنجیده و مؤثر برداریم ناگزیریم توانایی های دشمن را شناسایی و نسبت به آن اعتراف کنیم. در غیر این صورت، ممکن است استراتیژی های نظامی خود را طوری تنظیم کنیم که سرانجام باعث شکست مان گردد. علاوه بر آن در استراتیژی های نظامی حتی لازم است که علاوه بر شناسایی و درک درست از توانایی های خود، گاهی حتی نقاط ضعف خود را بیشتر از آن دقت کنیم تا بتوانیم نقطه های آسیب را به موقع پیش گیری کنیم. حتی فراتر از آن، برای شرایط های ناگواری که باعث شکست ما می گردد راه های بدیل را در نظر گرفته بتوانیم. به همین سبب این سخن مشهور است که گفته است؛ فرمانده خوب آن فرماندهی است که قبل از گشودن مسیر پیروزی مسیر عقب نشینی نیروهای خود را نیز در نظر بگیرد.

این مقدمه را برای آن مطرح کردیم تا به این موضوع بیشتر ببیندیشیم که به راستی چه چیزی باعث شده است که طالبان و دیگر گروه های مرتبط با طالبان توانسته اند در مدت سالیان مدید در افغانستان جبهات و نیروهای خود را نگهدارند و به راحتی بتوانند مانورهای نظامی خود را گاه گاهی به رخ مردم بکشانند و گاهی هم بسیار با قدرت غیر قابل انتظار عرض اندام کند؟

پاسخ اینست که باید بپذیریم که طالبان به برخی از منابع قدرت وصل است. اگر چنین نباشد نمی توانند در برابر یک حکومت و نیروی نظامی رسمی کشور قدامت کنند و از خود مقاومت نشان بدهند. به طور کلی میتوان گفت که تبلیغات روانی مؤثر، موفقیت در سربازگیری و به کارگیری شیوه های فنی و مؤثر از جمله منابع کسب قدرت در استراتیژی های نظامی محسوب می شوند. حال با این رویکرد می توانیم این منابع را به صورت موردی در این جا مورد بحث و بررسی قرار بدهیم.

بدون شک طالبان را نمی توان تنها به یک نهاد نظامی و یا سیاسی خلاصه کرد. باید پذیرفت که طالبان یک اندیشه است و اندیشه طالبانی در بسیاری از مناطق افغانستان تاهنوز مؤثر و جذابیت خاص خودش را دارد. علاوه بر آن طالبان و گروه های مرتبط با طالبان، اقبال شان را بیشتر در فرهنگ عمومی افغانستان جستجو می کند. ناگفته پیداست که فرهنگ سنتی در افغانستان زمینه را برای موفقیت تبلیغاتی طالبان بسیار فراهم و آسان ساخته است. بر اساس فرهنگ سنتی افغانستان آموزه های جدید و مدرن که عموماً برخاسته از آموزه های غربی است تا هنوز در افغانستان بعنوان یک فرهنگ بیگانه محسوب می شود. هرچه فرهنگ کلاسیک تر و سنتی تر

باشد با عنعنات افغانستان بیشتر انس دارد و در روحیه و اندیشه مردم سنتی بیشتر قابل پذیرش است. در افغانستان فرهنگ سنتی و غیرمدرن بیشتر همخوانی با آموزه های اسلامی سنتی دارد و در اذعان عمومی پذیرش آن به راحتی صورت می گیرد. برعکس هرچه آموزه جدید باشد با دید یک پدیده بیگانه و مخالف بافت و ساختار سنتی و فرهنگ عمومی مردم جلوه می کند و بنیان برانداز تلقی می گردد. طالبان در تبلیغات شان هم اکنون از این رویکرد به خوبی استفاده می کند و این امر در افغانستان تازگی ندارد. حتی در زمان حکومت امان الله خان در برابر برخی از قواعد و ضوابطی نو و جدیدی که آن سلطان تجدد گرا انجام می داد عکس العمل های جدی خلق می گردید و مخالفان او قرآن را به یک دست و قانون مدنی را به یک دست دیگر می گرفتند و به مردم القا می کردند که امان الله خان به تقلید از کشور های غربی در برابر قرآن یعنی قانون مکتوب الهی یک قانون بشری دیگر را وضع کرده است. وقتی که مردم خود را در برابر این پدیده قرار می داد به راحتی از میان قرآن و قانون مدنی امان الله خان جانب قرآن را می گرفت و حتی آنان که موضوع را می دانست نیز در برابر این افکار عمومی هیچ کاری کرده نمی توانست. این واقعیت چیزی نیست که تنها در افغانستان صورت گرفته باشد. حتی در زمان جدائی طلبی پاکستان و هندوستان نیز معیار انتخاب مسلمانان و جمعیت هندوهای شبه قاره، قرآن و کتاب مقدس هندو ها قرار گرفت و بدین ترتیب بسیاری از اقوام و طیف های مختلف اجتماعی شبه قاره به ناچار در این دو تقسیم بندی ادغام گردید.

با ذکر این مثال ها، دوباره به اصل موضوع برمی گردیم. علاوه بر آن چه که گفتیم، گروه های افراطی طالبان و دیگر گروه های همفکر آنان، از آموزه های اسلامی نیز بسیار فراوان سوء استفاده می کنند و خلق الله را به شک و تردید وا می دارند. براساس یک قرآنت از آموزه های دینی که آن قرآنت در شرایط امروزی دیگر چندان جایگاهی ندارد، طالبان قرآنت دارالاسلام و دارالکفر را بسیار پررنگ تصویر سازی می کند و به مردم القا می کند که سرزمین اسلامی افغانستان که بخشی از دارالاسلام می باشد مورد جولانگاه کفار قرار گرفته است. حال آن که بادی تاریخی به اسلام سیاسی و دخالت دادن شرایط مکانی و زمانی به مسایل سیاسی، دیگر قرآنت های گذشته جای خود را به قرارداد ها و توافقات سیاسی جدید داده اند که هم اکنون تمام کشور های اسلامی براساس نیاز های زمان خود با بسیاری از کشور ها وارد توافقات و قرارداد های سیاسی و نظامی شده اند و مهمترین پیمان های نظامی، اقتصادی و سیاسی میان آنان منعقد گردیده اند که براساس یک اصل عقلای که عبارت از وفاداری به تعهدات می باشد، نسبت به آن پیمان ها باورمند و معتمد اند. افغانستان نیز به عنوان یک کشور مستقل وارد پیمان های نظامی با دیگر کشور ها شده است که طالبان با سوء استفاده از اذهان عمومی مردم سنتی و متدین افغانستان، آنان را به شک و تردید وا می دارد و مردم را به جهاد علیه همپیمانان خارجی و نیز علیه حکومت افغانستان تشویق می کند.

البته باید خاطر نشان ساخت که بیشتر از سی سال جنگ و خشونت و سوء استفاده های مکرر از آموزه های دینی بیشتر زمینه را برای تبلیغات طالبان فراهم ساخته است و ضعف آموزش و نازل بودن میزان سواد در افغانستان نیز در این مسئله دخالت دارد که سرانجام همه باعث موفقیت تبلیغات طالبان می گردد.

در بخش بالای این نوشته یادآوری گردید که گروه های بنیادگرایی مانند طالبان و دیگر گروه های مرتبط به آنان چگونه از درون مایه های فرهنگ عمومی و سنتی افغانستان به نفع خودشان بهره می گیرند. واقعا همین گونه هم هست. گروه های بنیادگرا همیشه مخاطبین شان را از میان روستائینان و مردمان معتقد به باورهای عمومی

انتخاب می‌کنند. طالبان هم آن زمان که پایگاه قدرت خود را از شهرها از دست داد دوباره به روستاهای دور در قلمرو دور دست افغانستان پناه برد و هم اکنون نیز در روستاهای دور دست افغانستان عبور و مرور دارند. در این بخش این نوشته، می‌خواهیم این را علاوه کنیم که طالبان پس از آن که در افکار برخی از مردم برای خود جایگاهی به دست آورد چه رفتاری را به صورت یک برنامه مشخص و هدفمند در پیش می‌گیرد تا افکار عمومی و حتی آنانی که در صف مخالف با طالبان قرار دارند را تحت تأثیر خود قرار بدهند؟

نه تنها طالبان بلکه تمام گروه‌های افراطی و دهشت افکن، هیچگاه در صدد آن نیست که افکار عمومی را از راه اقناع و ترغیب فتح کنند. زیرا براساس دیدگاه غالب این گروه‌های ایدئولوژیک، گویا افرادی که در صف مخالف آنان قرار دارند دیگر ارزش آن را ندارند که بعنوان یک انسان و یا شهروند، باب گفتگو و تفاهم با آنان گشوده شود تا در یک فضای اقناعی و یا انگیزشی وارد مفاهمه شود و ارتباطات گزاره‌ی میان آنان شکل بگیرد. حتی دیگر رژیم‌های ایدئولوگ مانند حزب دموکراتیک خلق افغانستان مخالفین شان را حتی در این سطح نمی‌پنداشتند که با آنان وارد گفتگو گردد. به نظر آنان هر آن کس که تاهنوز نتوانسته بودند که کمونیسم را درک و در ساحت آن تشریح حاصل کنند، به منزله بدبختانی تلقی می‌شدند که دیگر ارزش زندگی و زنده ماندن را از خود سلب کرده‌اند. به همین ترتیب بود که کمونیست‌ها زمانی که مخالفین شان را زنده دستگیر می‌کردند کمتر زحمت این را متقبل می‌شدند که با آنان وارد گفتگو شود و یا آنان را در زمان محاکمه به سارنوالی معرفی کنند. بلکه آنان را به صورت مستقیم پس از بازداشت به محلی می‌بردند که به زودترین فرصت زندگی شان از آنان گرفته می‌شد. زیرا در دیدگاه انسان‌های ایدئولوگ هر انسانی که مخالف ایدئولوژی آنان باشد در حقیقت از ارزش انسانیت و حقوق انسانی به صورت اتوماتیک محروم می‌گردد و حتی در زمان محاکمه دیگر آن حقوقی انسانی که یک انسان در مراحل محاکمه دارد آنان ندارد.

دلیل این مسئله هم اینست که از دید یک انسان و یا گروه‌های ایدئولوگ ارزش یک انسان به همان ایدئولوژی و عقیده‌ی وابسته است که آن را با خود حمل می‌کند. ایدئولوژی محترم و دارای اعتبار نیز همان ایدئولوژی رسمی حاکم می‌باشد. به این صورت است که هر کس که از این ایدئولوژی برخوردار نباشد سزاوار هیچ‌گونه کرامت نخواهد بود.

در هر آئینی که این‌گونه دیدگاه به آدمی وجود داشته باشد، در نگاه آنان انسان‌ها به حکم انسان بودنش هیچ کرامتی را ندارد بلکه تمام کرامت شان به همان ایدئولوژی می‌باشد که او به آن معتقد است. دلیل اینکه انسان‌ها به همین راحتی در نظام‌های ایدئولوگ سلب حیات و مهدورالدم می‌گردد، همین مسئله است.

دقیقا با همین مبنا است که طالبان و دیگر گروه‌های دهشت افکن به انسان‌های که عقیده مخالف آنان را دارا می‌باشد هیچ اهمیتی و کرامت ذاتی قایل نیستند و در صدد آن هستند که آنان را اگر بتوانند حذف کنند و یا به تسلیم وا دارند. با این شیوه و دیدگاه است که چیزی به نام مدارا، پذیرش و تکرر گرای در این وسط بی‌معنا می‌شود و تنها روشی که باقی می‌ماند همان حذف، تسلیم و قرائت واحد می‌باشد. در این جا است که چیزی به نام گفتگو و مفاهمه کلا از صحنه غائب می‌گردد.

از همین جاست که احترام به افکار عمومی و یا حتی توجه به افکار عمومی در نظر گروه‌های دهشت افکنی مانند طالبان و داعش و دیگر گروه‌های افراطی به کلی یک چیزی بی‌مفهوم می‌باشد. زیرا افکار عمومی در زمانی مطرح بحث است که موضوع مفاهمه و اقناع مد نظر باشد. در غیر این صورت هنگامی که تمام توجه

ها به حذف و یا تسلیم نمودن محض معطوف شود روش کار کاملا متفاوت می‌گردد. به همین سبب است که طالبان از روش کاملا منحصر به خودشان استفاده می‌کند. واقعیت اینست که این روش برای طالبان و دیگر گروه های دهشت افکن فوق العاده مؤثر بوده است.

این روش مؤثر همانا عبارتست از خلق وحشت و دهشت در افکار عمومی. به همین سبب است که طالبان برای تهیه و نشر یک پیام تبلیغاتی با درونمایه وحشت و دهشت، سناریوهای عجیب و غریبی را به اجرا می‌گذارد که عبارتست از زنده به آتش کشیدن یک دختر جوان و از کوه به پائین افکندن یک مادر و یا در قفس آتش زدن اسیران شان. داعش و طالب با خلق این صحنه های کاملا وحشتناک و نشر تصاویر و کلیپ های ویدئوی این صحنه ها، کاملا یک امر سنجیده شده و مؤثر را دارند به پیش می‌برند که به مصرف خیلی کم مؤثر ترین نتیجه را از آن می‌گیرند. طالبان و داعش وقتی یک جایی را تصرف می‌کنند با کمترین مصرف وامکانات می‌توانند از آن نگهداری کنند زیرا با خلق یک همچین فاجعه دلخراش در آن مناطق کاملا جرأت حرکت های دوباره را از مردم سلب می‌کنند.

این حرکت تبلیغاتی طالبان و داعش با کمترین هزینه در چرخه تبلیغات رسانه ای مخصوصا شبکه های مجازی به جریان خود ادامه می‌دهند. مخصوصا آن گاه که مخالفان حکومت مرکزی بخواهند حکومت را تضعیف کنند، اگر حکومت آن را منکر شود و یا بخواهد کمتر نشر شود باز هم مخالفین حکومت برای آن که حکومت مرکزی را رسوا کنند با تمام توان به باز نشر آن تلاش می‌کنند و چرخه تبلیغات طالبان و دیگر گروه های دهشت افکن را کاملا رایگان به پیش می‌برند. این گونه است که گروه های دهشت افکن در استراتژی نظامی خود موفق می‌شود.

پایان